

دکتر احمد ساعی *

جهانی شدن و نومنطقه گرایی؛ تعامل یا تقابل

چکیده:

مقاله پیش روی می‌کوشد تا از رهگذر بررسی و مطالعه پدیدارشناسانه دو فرایند جهانی شدن و منطقه‌گرایی نوین، نوع رابطه میان این دو فرایند را مورد بحث قرار دهد. این نوشتار با رد رویکرد تقابل میان جهانی شدن و نومنطقه‌گرایی، بر این باور است که منطقه‌گرایی نوین جریانی سیاسی - اقتصادی و تعدیل‌کننده جهانی شدن می‌باشد. دست آخر اینکه هر دو فرایند مسیر واحدی را طی می‌نمایند و آن عبارت است از دگرگونی در ساختار نظام جهانی.

واژگان کلیدی:

جهانی شدن، منطقه‌گرایی نوین، چندجانبه‌گرایی، تعامل و تقابل، بین‌المللی شدن، تقسیم بین‌المللی کار.

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:
«امپریالیسم و مصرف ناکافی؛ ارزیابی نظریه هابسون»، سال ۷۴، شماره ۳۴، «ساختار توسعه نیافتگی»، سال ۷۶، شماره ۳۸.

مقدمه

منطقه‌گرایی و جهانی شدن دو فرایندی هستند که در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند. اگرچه منطقه‌گرایی طی دهه ۱۹۷۰ در دو عرصه تئوری و عمل در روندی از رکود و کم توجهی قرار گرفت، لیکن این فرایند با روی آوردن به برخی تغییرات و اصلاحات اساسی در دهه ۱۹۸۰ توانست در کنار فرایند جهانی شدن به یکی از دو جریان غالب اقتصاد سیاسی دهه ۱۹۹۰ تبدیل گردد. در حال حاضر، نوع رابطه میان این دو فرایند، یکی از موضوعات بسیار بحث‌برانگیز در میان پژوهشگران اقتصاد بین‌الملل می‌باشد. مهم‌ترین پرسشی که این نوشتار در پی پاسخ دهی به آن است، این است که آیا منطقه‌گرایی نقطه آغازین حرکت به سمت جهانی شدن اقتصاد است یا مانعی جدی در برابر پیشرفت و توسعه آن فرایند؟ به بیان دیگر، منطقه‌گرایی و جهانی شدن دو فرایند مکمل هستند یا رقیب؟

جریان بین‌المللی شدن اقتصاد که عمدتاً در قالب‌هایی نظیر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و سایر مکانیسم‌های اقتصادی به منظور تحت کنترل درآوردن رفتار دولت‌ها و تأثیرگذاری بر قدرت نهادهای سیاسی در سطوح درون ملی، ملی و فوق ملی جلوه و ظهور می‌یابد، عامل اصلی در شکل دهی به الگوهای تجاری و نیز جهت دهی به دولت‌ها به سمت سیاست‌های صنعتی و تجاری خاص به شمار می‌آید. فرضیه‌های این مقاله عبارتند از:

الف) منطقه‌گرایی، پیش از آنچه که واکنشی صرف به جهانی شدن باشد، عمدتاً یک فرایند هویت‌ساز است.

ب) منطقه‌گرایی، اغلب فرایندی ابتکاری، سازمان‌مند و هدایت یافته توسط نهادهای دولتی می‌باشد. دیگر بازیگران نظیر، گروه‌های اجتماعی و نیز گروه‌های ذینفوذ ممکن است گهگاه سهمی مهم در این فرایند داشته باشند اما این گروه‌ها قادر به هدایت نهادهای منطقه‌ای نیستند.

ج) منطقه‌گرایی نه یک مانع در مسیر جهانی شدن بلکه باید آن را مبنا و اساسی جهت هدایت حرکت این فرایند در نظر گرفت.

در حقیقت، استدلال اصلی نوشتار حاضر بر این مبنا استوار است که منطقه‌گرایی جریانی با هدف مدیریت جهان شدن و بین‌المللی شدن اقتصاد و تجارت در چارچوب اهداف اساسی

دولت‌ها است. نباید از نظر دور داشت که خود فرایند منطقه گرایی نیز تحت هدایت و نظارت نهادهای خصوصی اقتصادی فعال از طریق مجاری نفوذ دولت‌ها و لابی‌های اقتصادی عمل می‌نماید.

در این مقاله، منظور از «منطقه گرایی نوین»^(۱)، نوعی همگرایی منطقه‌ای میان دولت‌ها با هدف هماهنگ سازی سیاست‌های تجاری و اقتصادی می‌باشد. مراد از منطقه در اینجا، مناطق بین‌المللی می‌باشد، مجموعه‌هایی که فراسوی مرزها و حاکمیت دولت‌ها بوده و لزوماً بر مبنای مشترکات جغرافیایی میان اعضا شکل نگرفته‌اند. علاوه بر این، با توجه به ابعاد مختلف و گسترده جهانی شدن، در این تحقق، بعد اقتصادی آن مطلوب نظر است و آن عبارت است از روندی که با برداشتن موانع ملی امور اقتصادی، زمینه را جهت تعمیق و گسترش بین‌المللی فعالیت‌های تجاری، مالی، تولیدی و نیز رشد فزاینده قدرت شرکت‌های فراملیتی و نهادهای مالی بین‌المللی فراهم می‌سازد.

نومنطقه گرایی

در ارتباط با منطقه گرایی، رویکردهای متفاوتی مطرح شده است. برخی صاحب‌نظران، منطقه گرایی را تهدیدی علیه لیبرالیسم بین‌الملل و با ابزاری جهت استقرار نظام سلسله مراتب دستوری قلمداد می‌نمایند. باهاگواتی در مقاله‌ای تحت عنوان «منطقه گرایی در مقابل چند جانبه گرایی» از این روند به عنوان خطر بزرگ علیه چند جانبه گرایی یاد می‌نماید. از سوی دیگر، جوزف نای نیز استدلال می‌کند که منطقه گرایی مانعی در برابر روند رو به گسترش فناوری و نیز منبعی مملو از آسیب پذیری‌ها برای کشورهای کوچک و ضعیف که پیشرفت اقتصادیشان منوط به عضویت آنان در رژیم‌های چندجانبه جهانی است، می‌باشد. (Bhagwati, 1992, p. 53)

باهاگواتی نیز همچون هلگ هوبن و اینوتای بر این باور است که منطقه گرایی کنونی را باید نوعی «منطقه گرایی نوین» و یا به تعبیر خاص وی «منطقه گرایی نسل دوم»^(۲) به شمار آورد، روندی که کاملاً با جریانات اقتصادی دهه ۱۹۶۰ در سطح مناطق، متفاوت می‌باشد. از نظر وی،

منطقه‌گرایی همان «مجموعه توافقات ترجیحی» میان تعدادی از دولت‌ها می‌باشد.^(۱) واضح است تعریفی که باهاگواتی از منطقه‌گرایی ارائه می‌دهد، تعریفی جامع نیست زیرا تعریف یاد شده تنها از فضایی برای سیاست‌گذاری‌های تجاری یاد می‌کند. با این حال، برداشت باهاگواتی از منطقه‌گرایی به این دلیل که کنش سیاسی دسته جمعی برخی دولت‌ها را هسته مرکزی در شکل‌گیری فرایند مذکور ارزیابی می‌کند، قابل توجه می‌باشد. به هر ترتیب، آنچه مسلم است، منطقه‌گرایی نوین دارای سه ویژگی مهم می‌باشد.

(الف) افزایش وابستگی شرکت‌های چندملیتی به صادرات؛

(ب) افزایش میزان و عرصه عمل شرکت‌های چندملیتی؛

(ج) دگرگونی در شکل مناسبات تجاری میان دولت‌های توسعه یافته و حرکت از همکاری تجاری میان صنعتی^(۲) به درون صنعتی.^(۳)

از ویژگی‌های سه‌گانه فوق که بوش و میلنر در ارتباط با منطقه‌گرایی مطرح می‌کنند می‌توان نکاتی چند را دریافت. نخست، تکیه بر الگوهای تجاری صرف و نرخ رشد تجاری میان کشورها جهت اثبات یا شناخت منطقه‌گرایی تا حدی گمراه‌کننده می‌باشد. در حقیقت، با این اقدام، عملاً دامنه مفهومی منطقه‌گرایی، تنگ و محدود می‌شود. دوم و از همه مهم‌تر اینکه سه ویژگی یاد شده باعث می‌شوند تا شرکت‌های چند ملیتی، تقاضاکننده و دولت‌ها نیز عرضه‌کننده توافقات تجاری منطقه‌ای باشند. (Busch, M.L., 1994, p. 265)

از سوی دیگر، دیدگاه باهاگواتی نیز که منطقه‌ای شدن را منحرف‌کننده تجارت بین‌الملل از مسیر اصلی جهانی خود می‌داند، چندان موجه به نظر نمی‌رسد از نظر وی، منطقه‌گرایی پیامدهای نامطلوبی برای جامعه جهانی در زمینه ایجاد و توزیع ثروت به دنبال دارد. با این حال، نباید فراموش کرد که توافقات تجاری منطقه‌ای نه تنها تجارت بین‌الملل را از مسیر خود خارج نمی‌سازد بلکه حتی فرصت‌های تجاری تازه‌ای را نیز برای دولت‌های عصر و غیر عضو خود فراهم می‌سازد. در همین رابطه، سیمای معتقد است که همکاری‌های دوجانبه، منطقه‌ای و

1- Preferential trade agreement

2- Inter-industry

3- Intra-industry

جهانی را نباید متضاد و متعارض با یکدیگر نگرست زیرا این توافقات در اصل همدیگر را پوشش دهی و حمایت می‌نمایند. (Simai, 1993, p. 121)

به هر حال، آنچه مسلم است باید منطقه‌ای شدن را به دو نسل قدیم (قبل از دهه ۱۹۸۰) و نوین (از دهه ۱۹۸۰ به بعد) تقسیم نمود. اگرچه منطقه‌گرایی نوین خود دارای اشکال متفاوتی از همگرایی منطقه‌ای می‌باشد، اما هنوز تعریف روشن و متمایزی از این فرایند نسبت به نسل قدیم آن ارائه نشده است. هتتی به نمایندگی از مکتب روابط بین‌الملل و در تلاش برای ارائه تعریفی جامع‌الاطراف، منطقه‌گرایی نوین را فرایندی چندبعدی از همگرایی منطقه‌ای در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌داند. (Hettne, B: Unu/Wider 1994) در حقیقت، از نظر وی، وجه تمایز منطقه‌گرایی نوین از شکل قدیم آن، ابعاد غیراقتصادی، سیاسی و امنیتی حاکم بر این فرایند نوظهور می‌باشد. طبق این تعریف، منطقه‌گرایی نه یک پدیده مجزا و یا سیاستی واحد در ارتباط با امور اقتصادی صرف که جعبه ابزاری سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی است. هویت منطقه‌ای، تجانس سیاسی، امنیت دسته‌جمعی و انسجام منطقه‌ای مشترک از جمله مؤلفه‌ها و عناصر اصلی تشکیل دهنده منطقه‌گرایی نوین به شمار می‌آیند. در حقیقت، برخلاف منطقه‌گرایی قدیم، که روندی تحمیلی، از بالا به پایین با هدایت و مدیریت تکنوکرات‌ها، بوروکرات‌ها و رهبران سیاسی با طرح و برنامه‌هایی بلند پروازانه و فاقد حمایت‌های گسترده و عمومی به شمار می‌آید، منطقه‌گرایی نوین فرایندی خودجوش و حرکتی از پایین به بالا است، فرایندی که توسط شرکت‌های چندملیتی، صنایع، مشتریان و بازار هدایت می‌گردد.

از سوی دیگر، بانک جهانی نیز به نمایندگی از مکتب اقتصاد بین‌الملل به رغم با اهمیت شمردن ابعاد غیراقتصادی نو منطقه‌گرایی، دامنه محدودی به تعریف خود از این فرایند می‌بخشد. از این منظر، منطقه‌گرایی نوین به عنوان یک فرایند پیشرفته اقتصادی، به معنای یک سازه آزاد تجاری است که برخلاف روند حمایت‌گرایانه، درون‌گرایانه و انحصارگونه منطقه‌گرایی قدیم، سرشتی باز، منعطف و برون‌گرایانه دارد. (UNCTAD, 1998, 75, 76) تا پیش از دهه ۱۹۸۰، موافقت‌نامه‌های همگرایی منطقه‌ای به ویژه در میان کشورهای در حال توسعه بر اساس

ماهیت و میزان موانعی که اعضا برای بازداشتن کشورهای غیرعضو جهت مشارکت اقتصادی وضع می‌نمودند، تعریف می‌شد. این در حالی است که پس از دهه ۱۹۸۰، هدف این توافقات تقریباً متفاوت گردید. به این معنا که اعضا تلاش نمودند تا ضمن وضع برخی موانع ترجیحی جهت حمایت از اعضا، تا آنجا که می‌توانند در یک فرایند درازمدت از اهمیت این‌گونه موانع بکاهند. (R. Stubbs, 1994, p. 265)

به‌طور کلی، پیشرفت‌های اقتصادی که در سایه منطقه‌گرایی نوین حاصل می‌شوند عبارتند از: آزادسازی تجارت درون منطقه‌ای در زمینه خدمات و مالکیت معنوی، تحرک آزاد سرمایه و نیروی کار و بالاخره هماهنگ شدن رژیم‌های نظارتی.

جهانی شدن اقتصاد

تاکنون در مورد جهانی شدن اقتصاد، دیدگاه‌ها و نظرات مختلفی مطرح شده است. جهانی شدن در یک بیان ساده به معنای بین‌المللی شدن تجارت در عرصه جهانی می‌باشد. قطع نظر از تعاریف و برداشت‌های مختلف از جهانی شدن اقتصاد، می‌توان این فرایند را در شش وجه یا جنبه مهم مورد مطالعه و شناسایی قرار داد. این وجوه شش‌گانه عبارتند از:

(الف) ظهور بازارهای مالی جهانی؛

(ب) فراملی شدن فناوری و رسیدن آن به مرز مازاد؛

(ج) سازماندهی تولید در عرصه جهانی؛

(د) رشد فراملی دیپلماسی اقتصادی و افزایش چانه‌زنی میان شرکت‌های چندملیتی و دولت -

ملت‌ها در قلمرو جهانی؛

(ه) خیزش امواج فرهنگی در ساحت جهانی و ظهور هویت جهانی مشترک؛

(و) ظهور یک فضای جغرافیایی مجازی در عرصه جهانی همگام با کاهش نسبی اهمیت

مناطق و دولت - ملت‌ها. (Martin Khor, 1993)

لازم به یادآوری است که تمامی وجوه جهانی شدن اقتصاد به یک اندازه از اهمیت برخوردار

نیستند. علاوه بر این، آنچه دارای اهمیت قابل ملاحظه می‌باشد، نحوه تعامل یا ارتباط متقابل

آنان با یکدیگر است. چنانچه جهانی شدن را به معنای گرایش آشکار - به سمت یک نظام اجتماعی جهانی در نظر بگیریم، در آن صورت ممکن است ریشه‌های این فرایند به گذشته‌های دور برگردد. با این حال، ممکن است چنین استدلال شود که جهانی شدن مرحله‌ای کاملاً نوین که آغاز آن به دوران پس از جنگ جهانی دوم برمی‌گردد، باشد، فرایندی که پس از انقلاب ارتباطات و اطلاعات در دهه ۱۹۸۰، شتاب و سرعت بسیار چشمگیری به خود گرفت. بدیهی است که تحولات پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه آنچه که در دهه ۱۹۸۰ در عرصه فناوری اطلاعاتی و ارتباطاتی صورت پذیرفته است، فشرده‌گی زمان و فضا را در پی داشته است. به نحوی که با کاهش یافتن اهمیت جغرافیا، برخی ایده‌های پایان جغرافیا را مطرح نمودند.

به‌رغم اهمیت آشکاری که شناخت نظم جهانی برآمده از فرایند جهانی شدن دارد، هنوز چارچوب نظری مشخصی در ارتباط با چیستی این فرایند وجود ندارد. دلیل این مسئله نیز آن است که تاکنون به فرایند پیچیده و چند وجهی جهانی شدن از منظر رویکردهای مختلف نگریسته شده است. (Khor, 1993)

شاید در حوزه جهانی شدن اقتصاد، تئوری‌های ماتریالیستی که تأکید اصلی‌شان بر موضوع تقسیم بین‌المللی کار می‌باشند، بالنسبه از توانمندی بیشتری در ارائه چارچوبی تئوریک جهت شناسایی این پدیده برخوردار باشد. جیمز میتلمن در نسخ‌شناسی مقوله بین‌المللی شدن کار بر این باور است که این مرحله تاکنون سه مرحله تاریخی را طی نموده است:

الف) تقسیم کار کلاسیک که به دوران اقتصاد سیاسی کلاسیک باز می‌گردد؛

ب) تقسیم نوین بین‌المللی کار که آغاز این دوران دهه ۱۹۶۰ و ویژگی اصلی آن سازمان‌دهی مجدد فضای تولید می‌باشد.

ج) تقسیم جهانی کار؛ در این دوره، بعد از تقسیم کار، اقتصادهای کلی تحت تأثیر و نفوذ پدیده‌های جهانی بوده و به لحاظ کیفی عمیقاً تحت‌الشعاع فرایند بین‌المللی شدن قرار می‌گیرند. (Mittelman, 1994)

بین‌المللی شدن تولید را باید فرایندی در نظر گرفت که اساساً توسط شرکت‌های چندملیتی مدیریت و رهبری می‌شود. استراتژی جهان‌گرایانه این شرکت‌ها، تولید اجزاء مختلف یک

محصول در نقاط متفاوت با تکیه بر اصل مزیت نسبی می‌باشد. این شرکت‌ها با بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، بازارهای جهانی و سایر عوامل تولید، بنیان‌گذار تقسیم نوین بین‌المللی کار به شمار می‌آیند. طبق این روند، الگوی سرمایه‌گذاری خارجی نیز تغییر یافته است، به این معنا که در فاز نخست مراکز صنعتی سنتی در اروپا به محیط پیرامون اروپا (در ایالات متحد آمریکا، حرکت سرمایه از مناطق شرقی این کشور، به سمت جنوب آن بوده است) و در فاز دوم به هر نقطه از جهان سوم که از شرایطی همچون نیروی کار ارزان، ثبات سیاسی و دیگر محرک‌های لازم برخوردار هستند، انتقال یافته است. به طور کلی، از اوایل دهه ۱۹۹۰، جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه سیر صعودی داشته است. به طوری که سهم این کشورها از ۱۷ درصد در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۱ به ۳۲ درصد در سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۱ فزونی یافته است. (Khor, 1993) توزیع روند سرمایه‌گذاری در این کشورها مرهون برخی پیشرفت‌های تکنولوژیک از قبیل زیر است:

الف) پیشرفت در صنعت ارتباطات و اطلاعات، تصمیم‌گیری در مورد نحوه بهره‌گیری از ساختار جهانی متغیر حاکم بر مزیت‌های رقابتی را تسریع بخشیده است.

ب) پیشرفت در تکنولوژی حمل و نقل از اهمیت فواصل جغرافیایی در سپهر اقتصاد کاسته است.

ج) پیشرفت در تکنولوژی تولید و سازماندهی نیروی کار فرایندهای پیچیده تولید را مجزا و منفک نموده است.

بر این اساس، در پی جهانی شدن اقتصاد، نیروی کار غیرماهر در مناطق پیرامونی سابق جایگزین نیروی کار ماهر در مراکز سنتی تولید گردیدند. البته این گفته به معنای آن نیست که روند صنعتی شدن در تمامی نقاط جهان سوم چنین سیری را طی نموده است، اما به ندرت می‌توان این روند را به شکلی غیربومی و مرکز محورانه مدیریت نمود.

سازماندهی تولید و ظهور نظام‌های مالی مستقل دو جنبه مهم از جهانی شدن اقتصاد به شمار می‌آیند. گردش دلارهای نفتی در بانک‌های تجاری با ایجاد یک اساس مالی محکم برای صنعتی سازی جهان سوم، تحولات اقتصادی شگرفی را به دنبال آورده است. در عین حال، نباید

از نظر دور داشت که این گردش پولی به تعمیق بحران بدهی در کشورهایی که در استراتژی صنعتی شدن با شکست مواجه شده‌اند و یا روند سرمایه‌گذاری در آنان به دلیل عدم رقابت در بازارهای داخلی غیرمولد بوده است، کمک نموده است. فرایند جهانی شدن و درهم تنیده شدن مرزها و اقتصادهای ملی سبب شده است تا در تئوری‌های توسعه در جهان سوم نیز تحولاتی صورت پذیرد به نحوی که با ورود پیرامون «به مرکز و ظهور نوع نوینی از تقسیم بین‌المللی کار برخی از پایان جهان سوم» یاد می‌کنند.

به تازگی برخی کشورهای جهان سوم با قدرت اقتصادی بالا توانسته‌اند تا گوی سبقت را از بعضی دولت‌های مرکز دیرپا بریابند. با این همه، هنوز اکثریت کشورهای جهان سوم همچنان نسبت به امواج جهانی شدن اقتصاد به ویژه افزایش قدرت جهانی شرکت‌های چندملیتی آسیب‌پذیر هستند. این شرکت‌ها به عنوان پدیده‌ای کاملاً نوین در اقتصاد جهانی پس از جنگ جهانی دوم بر فعالیت‌های اقتصادی بسیاری از کشورهای در حال توسعه و حتی توسعه یافته سایه انداخته‌اند. این جریان به معنای تغییر اساسی الگوی حاکم بر روابط اقتصادی بین‌المللی می‌باشد.

از سوی دیگر، تجارت نیز شکل کلاسیک بین‌المللی شدن به شمار می‌آید. رشد مداوم تجارت جهانی در طول سال‌های پس از جنگ جهانی دوم بی‌نظیر بوده است، به گونه‌ای که این رشد دیگر تکرار نخواهد شد. رشد اقتصادی بی‌وقفه کشورهای عضو OECD و کاهش قابل ملاحظه موانع تجاری از تحولات چشمگیر این دوران محسوب می‌شوند. اقتصاد جهانی در دهه ۱۹۸۰ شاهد حمایت‌گرایی نوینی بود، روندی که مانع از نقض آشکار مقررات GATT گردید. با این حال، این جریان نتوانست زمینه‌های لازم را جهت ایجاد موانع غیر تعرفه‌ای یا آنچه که به منطقه‌گرایی نوین موسوم است، فراهم سازد. (Martin. Khor, 1993, p. 129)

جهانی شدن و نوظهور گرای با تعامل یا تقابل

تاکنون در ارتباط با نوع رابطه میان جهانی شدن و نوظهور گرای اعم از تعامل یا تقابل دیدگاه‌ها و نظرات مختلف و گاه متباین از سوی پژوهشگران اقتصاد سیاسی بین‌الملل مطرح

شده است. در حالی که منطقه‌گرایی، نگرشی کاملاً دولت‌محورانه به جهان داشته است و تنها از اهمیت دولت - ملت‌ها کاسته است، جهانی شدن در حال دگرگون سازی روند سازوکارهای سیاست‌گذاری‌های ملی می‌باشد. سیاست‌های ملی شامل حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و فناوری که تا به امروز در صلاحیت و نظارت دولت‌ها و بخش خصوصی آن کشورها بود، اکنون به طور فزاینده‌ای تحت تأثیر و نفوذ روندها، نهادهای بین‌المللی و شرکت‌های بزرگ چندملیتی قرار گرفته است. (Harvey 1998, p. 242)

اگر منطقه‌گرایی نوین را فرایندی حاکم در نظر بگیریم در آن صورت، این فرایند نه فقط فرهنگ‌های غربی بلکه جایگاه بسیاری از فرهنگ‌های غیرغربی را نیز تقویت خواهد نمود. سمیرامین در آثار اخیرش نگرانی خود را نسبت به قطبی شدن اقتصاد سیاسی جهانی بیان نموده است. وی استدلال شکل‌گیری مناطق یکپارچه و بزرگ در جهان سوم به ویژه در مناطق آفریقا، جهان عرب، آمریکای لاتین و آسیای جنوبی - تنها واکنش مؤثر به چالش‌های قطب‌ساز پراآمده از فرایند جهانی شدن می‌باشد. امین که دیدگاه‌هایش در دهه ۱۹۹۰ فاصله چندانی با نظارت در دهه ۱۹۶۰ ندارد با تأکید بر این نکته که قطبی شدن جهان از طریق فرایند جهانی شدن توسط کشورهای مرکز هدایت می‌شود، بر این باور است که مرکز با انحصار پنج حوزه موضوعی، تسلط و سیطره خود را در فرایند جهانی شدن بر پیرامون حفظ نموده است. این انحصارات پنج‌گانه عبارتند از: تکنولوژی، مالی، دسترسی به منابع طبیعی زمین، رسانه‌ها و ارتباطات و تسلیحات کشتار جمعی. (Amin, 1995, p. 33)

امین در واکنش به فرایند قطبی‌ساز جهانی شدن که خود این فرایند نیز تحت سلطه بازار جهانی می‌باشد یک راه‌حل مبتنی بر انجام تغییرات بنیادین سه‌گانه را در اقتصاد سیاسی جهانی پیشنهاد می‌نماید:

(الف) انجام تغییرات سازنده در سطح توده‌های مردم هر جامعه از طریق ایدئولوژی‌زده کردن و سیاسی نمودن آنان.

(ب) منطقه‌ای سازی با تأکید بر لزوم ایجاد چارچوب‌های منطقی کارآمد جهت مدیریت سیاسی و اجتماعی روند تحت مذاکره و ابستگی متقابل فراتر از قیود و محدودیت‌هایی که

امروزه به واسطه چالش‌های برآمده از انحصارات پنجگانه [فوق‌الذکر] رویاروی دولت‌ها قرار گرفته است.

ج) ایجاد یک نظام سیاسی جهانی حقیقتاً دموکراتیک و بسیار متفاوت از مفهوم هژمونی جهت تدوین چارچوبی برای تحقق وابستگی متقابل میان منطقه‌ای. (Amin, 1995, p. 45)

امین در تحلیل خود مشخص نمی‌نماید که کدام نیروهای اجتماعی حاملان یا بانیان اصلی این تغییرات بنیادین در اقتصاد سیاسی کنونی می‌باشند. همان‌گونه که پیداست وی نو منطقه‌گرایی را مانع و مسدودکننده روند شکل‌گیری نظام جهانی کاملاً متفاوت و برآمده از فرایند جهانی شدن می‌داند.

در مقابل این دیدگاه، برخی دیگر بر این باورند که سیطره بازارهای مالی جهانی بر ساختارهای محلی تولید و نیز رواج گسترده مصرف‌گرایی از نوع غربی آن، موجب شده‌اند تا اراده‌ای سیاسی به منظور حمایت و حفاظت از حاکمیت سرزمینی دولت‌ها و نیز کثرت‌گرایی فرهنگی در برابر فرایند جهانی شدن ایستادگی نماید. از این منظر، منطقه‌گرایی نوین، یکی از راه‌های تجلی‌بخش این اراده سیاسی می‌باشد. همان‌طور که منطقه‌گرایی نمی‌تواند سنگ بنای جهانی شدن باشد، همان‌گونه نیز نمی‌تواند مسدودکننده آن باشد. منطقه‌گرایی نوین را نباید با جریان‌های نولیبرالی همچون اپک و یا «منطقه‌گرایی باز»^(۱) منطقه اقیانوس آرام و یا امریکای لاتین یکی دانست. به بیان دیگر، فعالیت‌های سازمان یافته‌ای که در سطح مناطق صورت می‌پذیرد متأثر از جهانی شدن بوده و در دست‌بندی منطقه‌گرایی قرار نمی‌گیرند. افرادی همچون برتیل اودن و برون هتنی به رغم اشتراک نظر با سمیرامین مبنی بر اینکه بلوک‌های منطقه‌ای - به ویژه آن دسته اتحادیه‌هایی که در مناطق پیرامونی شکل می‌گیرند - می‌توانند عناصر پایدار و نه گذرای نظم جهانی باشند، با این دیدگاه وی مخالفند که منطقه‌گرایی نوین، چالش و واکنشی علیه جهانی شدن می‌باشند. در حقیقت، آنان منطقه‌گرایی را تعدیل‌کننده این فرایند می‌دانند تا مسدودکننده آن. (Kaplinsky, 1994)

به بیان دیگر، از منظر رویکرد دوم، منطقه‌گرایی سیاسی و جهانی شدن اقتصادی دو فرایند

همزمان و همگام بوده که عمیقاً نظام دولت‌های وستفالیایی را تحت تأثیر قرار داده‌اند. این دو فرایند، علاوه بر دامن زدن به بی‌نظمی جهانی، نقش به‌سزایی نیز در شکل‌گیری نظم جهانی آینده دارند. به سخن دیگر، جهانی شدن و نو منطقه‌گرایی را باید در قالب فرایند فراگیر دگرگونی ساختار جهانی ارزیابی نمود. مناطق، پدیده‌های نوظهوری هستند که به فرایند جهانی شدن، شکل، جهت، واکنش و اعتدال می‌بخشند. از همین روی، منطقه‌گرایی ممکن است خواسته و ناخواسته زمینه‌ساز جهانی شدن باشد که در این صورت مسئله این خواهد بود که آیا این امر می‌تواند دال بر تفاوت جهانی شدن با مسیر مستقیم نظام وستفالیایی دولت محور و یا حتی نظام پساوستفالیایی وابستگی متقابل باشد. پاسخ به این سؤال احتمالاً می‌تواند مثبت باشد زیرا توسعه نوعاً خطی است تا دیالکتیک.

نتیجه

از ملاحظه آنچه گذشت می‌توان دریافت که اگرچه ظهور دو پدیده جهانی شدن و نو منطقه‌گرایی با نوعی هم‌زمانی همراه است، اما این به معنای وجود رابطه علی میان آنها نمی‌باشد. منطقه‌گرایی نوین که آغاز آن به تحولات پس از دهه ۱۹۸۰ برمی‌گردد، جریانی سیاسی با مدیریت دولت-ملت‌ها جهت تعدیل و جهت‌دهی به فرایند جهانی شدن می‌باشد. به بیان دیگر، منطقه‌گرایی نوین حرکتی است که با هدایت روند بین‌المللی شدن اقتصاد به دنبال تأمین و تحقق اهداف سیاسی دولت‌ها می‌باشد. با این حال، نباید فراموش کرد که فرایند منطقه‌گرایی ممکن است در برخی موارد توسط مؤسسات خصوصی اقتصادی تحت نظارت دولت‌ها و نیز گروه‌های ذینفوذ مدیریت و هدایت گردد. در حقیقت، دولت‌ها با توسل به نهادهای بین‌المللی اقتصادی در صدد تأمین و ارتقاء منافع خاص خود می‌باشند. دولت‌ها می‌توانند از طریق مکانیسم‌های مختلفی که فرایند نو منطقه‌گرایی در قالب اتحادیه‌های اقتصادی دو جانبه و چندجانبه به آنها می‌دهند، دامنه کنترل خود را بر فرایند جهانی شدن اقتصادی افزایش دهند.

منابع و مأخذ:

الف - فارسی

۱- خور، مارتین، (۱۳۸۳)، «جهانی شدن و جنوب، برخی مباحث انتقادی»، ترجمه و تدوین، احمد ساعی، (تهران، نشر قومس).

ب - لاتین

- 1 - Bhagwati, J. (1992), "Regionalism versus Multilateralism", world Economy, 15.
- 2 - Busch, M.L. and H. Milner, (1994), "The Future of the Trading System: International Firms, Regionalism and Domestic Politics" in R. Stubbs and O.R. Underhill, (eds) "Political Economy and the Changing Global Order (Basingstoke: Machmillan).
- 3 - Fouquin, M., (1993), "Regional and World-Wide Dimension of Globalization", (Paris: Centre d'Etudes prospective et d'Informations Internationales document de travail no3-04).
- 4 - Simai, M. Preface to B. Hettne and A. Inotai (eds), (1994), "The New Regionalism Implications for Global Development and International Security", (UNU/WIDER)
- 5 - Hettne, B., (1994), The New Regionalism: Implications for Development and Peace (Helsinki: UNU/WIDER)
- 6 - Baraga, C. (1994), "The New Regionalism and It's Consequences", (Washington, D.C. The World Bank.
- 7 - Mistry, P.S., (1988), "The New Regionalism: Impediment or spur to future Multilateralism? in Hettne, B. and A. Inotai (eds), "Globalism and The New Regionalism" (UNU/WIDER)

- 8 - Hveen, H. "Political Regionalism: Master or Servant of Economic Internationalization?" in Hettne and Inotai (eds).
- 9 - Harvey, D. (1989), "The Condition of Postmodernity", (Oxford: Basil Blackwell).
- 10 - Fawcett, L. and A. Hurrell (eds), (1995), "Regionalism in World Politics, Regional Organization and International Order", (Oxford: Oxford University Press).
- 11 - Mittelman, J.H. (1994), "Global Restructuring of production and Migration", in Y. Sakamoto (ed), Global Transformation", (Tokyo: United Nations University Press).
- 12 - Hettne, B. "Globalization and the New Regionalism: The Second Great Transformation, in Hettne and Inotai".
- 13 - Kaplinsky, R. (1980s), "Third World Industrialization in The open Economies in a Closing World (London: Frank Cass)".
- 14 - Amin, S. "Regionalization in Response to Polarizing Globalization" in Hettne and Inotai (eds).
- 15 - Oden, B., "New Regionalism in Southern Africa", in Ibid.